

مجله علمی - پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان

دوره دوم، شماره سی و دوم و سی و سوم

بهار و تابستان ۱۳۸۲، صص ۷۲ - ۵۹

تأثیرات زبان طبیعی و مبانی فلسفی در تحلیل قضا یا در منطق قدیم

دکتر سید مهدی امامی جمعه*

چکیده

زبان طبیعی و تفکرات فلسفی، در منطق قدیم نقش اساسی ایفا نموده است، از این رو دیدگاههای منطقیون بزرگ ما، همچون ابن سینا، قطب الدین رازی و خواجه نصیرالدین طوسی، در بعضی از مباحث بنیادی منطق، صوری محض و منطقی صرف نبوده است؛ و گاهی در این دیدگاهها، تعارضاتی مشاهده می شود که ناشی از تأثیر همین عوامل برون منطقی است. ما در این مقاله برآنیم تا این تأثیرات را در مورد یکی از بنیادی ترین مسائل منطق یعنی مسأله «مصدق» و «مفهوم» و جایگاه منطقی آن در منطق قدیم، بررسی کنیم.

واژه های کلیدی

مصدق، مفهوم، گزاره مسور، تابع جمله ای، موضوع، محمول.

مقدمه

یکی از مسائل و مباحث منطقی در بخش قضا یا که می تواند تأثیرات زبان طبیعی را از یک جهت و دیدگاههای فلسفی را از جهت دیگر در منطق نشان دهد، بحث تفکیک مصداق از مفهوم است.

* - استادیار گروه الهیات دانشگاه اصفهان.

ما ابتدا به بحث درباره جایگاه منطقی مصداق و مفهوم در منطق قدیم در مقایسه با منطق جدید می‌پردازیم و آنگاه مواضع منطق دانان بزرگ مسلمان همچون ابن‌سینا، خواجه نصیرالدین طوسی، قطب‌الدین رازی، میرسید شریف جرجانی و ملاصدرا را که به نظر می‌رسد آگاهانه دچار برخوردهای دوگانه شده‌اند، بررسی خواهیم کرد و در تحلیل خود ریشه‌های زبانی و فلسفی آنرا به دست خواهیم داد.

۱- تفکیک مصداق از مفهوم

یکی از مهمترین جاهایی که این تفکیک قابل طرح و بررسی است، گزاره حملیه مسور است. در ابتدای امر، نظریه‌های ابن‌سینا، خواجه نصیرالدین طوسی و قطب‌الدین رازی، چنین می‌نمایند که در قضیه کلیه یا جزئیه، «موضوع» از حیث مصداق و «محمول» از حیث مفهوم لحاظ شده است؛ و از این رو، تفکیک مصداق از مفهوم به نحو تام و تمامی صورت پذیرفته است. اما به حسب تحلیلی که ارائه خواهد شد، نشان خواهیم داد که تفکیک مورد نظر، همه مراحل خود را به تعمد و آگاهانه طی نکرده است.

یکی از بحثهای بسیار مهم در منطق که ابن‌سینا مطرح کرده، این است که مراد از «موضوع» در گزاره حملیه چیست؟ مثلاً در گزاره «کل ج ب»، مراد از «کل ج» چیست؟ آیا مراد از آن مفهوم کلی «ج» است و یا مجموعه افراد «ج»؟ ابن‌سینا با طرد دو معنای فوق، مراد از «کل ج» را به صورت زیر بیان کرده است: (۱/ ص ۱۶۱)

«کل واحد واحد مما یوصف بـ» یعنی تک تک افرادی که متصف به وصف ج است.

و یا در جای دیگر (۲/ ص ۲۰) با استفاده از کلمه «شیء»، مطلب بالا را این گونه بیان می‌کند که مراد از «کل ابیض» در قضیه حملیه کلیه، «کل شیء یقال له ابیض» (= هر چیزی که وصف «ابیض» در مورد آن صدق کند) است.

بر این اساس، گزاره «هر فیلسوفی منطبق دان است» به گزاره «هر شخصی که وصف فیلسوف بر او صدق کند، منطقدان است» تحلیل می‌شود.

تحلیل ابن‌سینا از موضوع در قضیه محصوره، منطقیون را به تفکیک مصداق از مفهوم، نه تنها در ساختار قضیه محصوره که حتی در ساختمان خود موضوع رهنمون ساخت. از این رو گزاره فوق صرف نظر از «سور» و «رابطه» به سه جزء منطقی تحلیل می‌گردد:

۱- شخص یا فرد به عنوان مصداق وصف فیلسوف (ذات موضوع)

۲- عنوان یا وصف فیلسوف (وصف عنوانی موضوع)

۳- عنوان یا وصف منطقدان (وصف عنوانی محمول)

با این تحلیل هر گزاره محصوره اگر چه از نظر ساختار دستوری، دارای یک نسبت ایجابی خبری است، اما در ساختار منطقی آن دو نسبت وجود دارد که عبارت‌اند از نسبت ذات موضوع به وصف موضوع، و نسبت ذات موضوع به وصف محمول و در منطق ما از آن دو، به ترتیب به عقدالوضع و عقدالحمل تعبیر می‌شود^۱ (ص ۱۴۱).

تفکیک مصداق و مفهوم از یکدیگر با این تحلیل و شناسایی دو نسبت عقدالوضع و عقدالحمل در قضیه حملیه محصوره و تعیین جایگاه مصداق و مفهوم در قضیه و حتی در قلمرو موضوع، مرحله کاملتری را پشت سر نهاد، اما از این مرحله به بعد است که ما ابهامات و برخوردهای دوگانه‌ای را در دیدگاههای منطق قدیم مشاهده می‌کنیم. اما برای بررسی و تحلیل آنها لازم است، ابتدا به مسأله تفکیک مصداق و مفهوم در منطق جدید بپردازیم.

۲- جایگاه منطقی مصداق و مفهوم در منطق جدید

در منطق جدید، تفکیک مصداق و مفهوم به نحو تام و تمامی صورت پذیرفته است، و جایگاه منطقی هر یک به نحو کاملاً متمایزی شناسایی و لحاظ شده است، یعنی مصداق، فرد یا شیء در مقام موضوع و وصف، عنوان یا مفهوم در جایگاه و مقام محمول قرار دارد و هر یک از «فرد» و «مفهوم» به ترتیب، کلیه خواص منطقی جایگاه خود را که موضوع و محمول است، دارا هستند. و بنابراین کلیه اجزای منطقی که در منطق ابن سینا و خواجه نصیرالدین طوسی و قطب‌الدین رازی، شناسایی شد، در منطق جدید نیز بازشناسی شده‌اند، با این تفاوت که عقدالوضع یعنی اتصاف ذات موضوع به وصف عنوانی موضوع، در منطق جدید یک ترکیب خبری است، زیرا همان‌طور که گفته شد، وصف عنوان موضوع، به عنوان یک وصف یا مفهوم، جایگاه محمولی دارد. و حال آنکه عقدالوضع در منطق قدیم، چنانکه مطرح خواهیم نمود، یک ترکیب ناقص تقییدی است، و نه یک ترکیب تام خبری. از این رو گزاره (۱) «هر انسانی، فانی است». در منطق

جدید، مشتمل بر دو عقد الحمل است که یکی شاکله موضوع را و دیگری شاکله محمول را پی‌ریزی می‌کند.

بنابراین، گزاره (۱) به گزاره (۲) «به ازای هر (X) اگر X انسان باشد، آنگاه X فانی است» تحلیل می‌شود. این تحول منطقی از آنجا پیدا شد که هر یک از موضوع و محمول به‌عنوان یک وصف مفهومی، به بخش محمولی تبدیل یافت و یک شیء یا به عبارت دقیق‌تر یک متغیر شیئی به جای موضوع نشست. به عبارت دیگر «انسان» و «فانی» در گزاره (۱) هر کدام به یک «تابع جمله‌ای» تبدیل شدند. یعنی: «X انسان است» و «X فانی است». این دو عبارت را از آن جهت «تابع جمله‌ای» می‌دانیم که ارزش هر یک از آن دو، تابع این است که به جای «X» چه قرار دهیم. بنابراین ارزش گزاره به ازای مقادیر مختلف «X» متفاوت است و ممکن است صادق یا کاذب باشد (۱۱/ ص ۷۹).

تمام این تحلیل‌ها براساس تفاوت بنیادی شیء و مفهوم و به موازات آن، تفاوت بنیادی موضوع و محمول استوار است. درباره دیدگاه‌های منطق جدید در خصوص آنچه بحث شد می‌توان رجوع کرد به: (۱۰/ ص ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۱؛ ۹/ ص ۲۱۹، ۲۱۸؛ ۱۲/ ص ۳۲۳، ۳۲۲؛ ۱۳/ ص ۶۷، ۶۶).

۳- جایگاه منطقی «مفهوم» در منطق قدیم

آیا در منطق ما، تفاوت بنیادی شیء و مفهوم لحاظ شده است؟ یعنی آیا هر یک دارای جایگاه منطقی متفاوتی هستند؟ به عبارت صریح‌تر آیا جایگاه منطقی شیء، اختصاصاً مقام موضوع و جایگاه منطقی مفهوم، اختصاصاً مقام محمول است؟

دکتر ضیاء موحد بر این باور است که «منطق دانان سنتی به درستی به این نکته توجه کرده‌اند که در جمله‌های سوردار موضوع جمله شیء‌ها یا ذات‌هایی هستند که محمول برای آنها صادق است» (۱۰/ ص ۱۶۰) اما به نظر می‌رسد که منطق دانان قدیم به واسطه ملاحظاتی که پاره‌ای از آنها وجودشناسانه و پاره‌ای دیگر زبان‌شناسانه است، نخواستند که بین دو جایگاه مصداق و مفهوم، آنچنان مرزبندی قاطعی به عمل آورند که مفهوم وصف را در حریم مصداق و موضوع، هیچ راه نباشد. به عبارت دیگر در منطق جدید، تفاوت بین مصداق و مفهوم، شیء و مفهوم و سرانجام موضوع و محمول به

یکدیگر پیوند خورده‌اند؛ اما در منطق قدیم اگرچه تفاوت شیء و مفهوم کاملاً بارز و مشخص است، اما این تفاوت را به واسطه همان ملاحظات، با تفاوت بین موضوع و محمول گره زده‌اند و ما در این مقاله درصدد تحلیل همین مسأله و تبیین آن ملاحظات هستیم.

در مرحله اول اجازه دهید تا با نگاهی نقادانه، مسأله را دنبال کنیم. در منطق ما نقش و جایگاه منطقی مفهوم، مبهم است و به نظر می‌رسد اگر در مورد ساختار منطقی عقدالوضع برخوردارهای دوگانه‌ای وجود دارد، ریشه در همین ابهام دارد. زیرا منطقدانان بزرگ ما از یک طرف، نظریاتی ابزار می‌دارند که لازمه آنها این است که «وصف عنوانی موضوع» دارای خاصیت محمولی است و در نتیجه «عقدالوضع» نیز دارای خاصیت خبری است و در وضعیت یک گزاره قرار می‌گیرد. اما از طرف دیگر، همین عقدالوضع را یک «ترکیب تقییدی» می‌دانند. اینجاست که ساختار منطقی عقدالوضع، در پرده ابهام است و وضعیت معین و مشخصی ندارد.

توضیح مطلب از این قرار است که ابن‌سینا در منطق اشارات، عبارتی دارد که مفاد آن این است^۲ که نسبت محمول با موضوع و همچنین نسبت شبه‌محمول با موضوع، ضروری یا ممکن و یا ممتنع است (۱/ ص ۱۴۲-۱۴۱ متن ابن‌سینا). حال سؤال این است که مراد ابن‌سینا از شبه‌محمول چیست؟ فخر رازی، مراد از شبه‌محمول را در عبارت ابن‌سینا، «تالی» در قضیه شرطیه می‌داند. یعنی از دیدگاه ابن‌سینا نسبت «تالی» به «مقدم» در قضیه شرطیه، همچون نسبت محمول به موضوع، موجه به یکی از جهات سه‌گانه گفته شده است. اما خواجه نصیرالدین طوسی و قطب‌الدین رازی، نظر دیگری دارند. این دو معتقدند که مراد از شبه‌محمول، «وصف عنوانی موضوع» است (۱/ ص ۱۴۲-۱۴۱). یعنی همان‌طور که عقدالحمل ضروری یا ممکن و یا ممتنع است، عقدالوضع نیز متصف به یکی از این کیفیات ثلاث است.

حال سؤال اساسی اینجاست که به لحاظ منطقی چگونه «وصف عنوانی موضوع» می‌تواند خاصیت محمولی نداشته باشد و در نتیجه ترکیب عقدالوضع یک ترکیب خبری نباشد، اما همچون عقدالحمل و یک قضیه، جهت داشته باشد؟ همچنین مسأله دیگری که در منطق ما مطرح است و برخوردار دوگانه را با

عقدالوضع، آشکارتر نشان می‌دهد، دلیل افتراض است. در دلیل افتراض، عقدالوضع به صورت یک ترکیب خبری نمایان می‌شود و از عقدالحمل استقلالی تام پیدا می‌کند. مثلاً در گزاره «هر الف، ب است»، ذات موضوع یعنی فرد یا شیئی که متصف به عنوان «الف» است، نمادین می‌شود و از وصف «الف» متمایز می‌گردد و هر یک از دو وصف «الف» و «ب»، به طور مستقل بر او حمل می‌گردد. یعنی «هر الف، ب است» به دو گزاره «د، الف است» و «د، ب است» منحل می‌شود.

ملاصدرا نیز خاصیت خبری عقدالوضع و به تبع آن خاصیت محمولی در «وصف عنوانی موضوع» را نمایان‌تر ساخته است. وی در اسفار اربعه (۴/ ص ۳۷۳) و همچنین در کتاب اللغات المشرقیه (۵/ ص ۱۵) به مناسبت بحثی درباره قاعده فرعیه، به بررسی عقدالوضع در محصورات اربعه می‌پردازد و اتصاف ذات موضوع را به وصف موضوع چه در قضایای موجبه و چه در قضایای سلویه، یک اتصاف ایجابی بالفعل می‌داند و از این جهت قاعده فرعیه را در عقدالوضع جاری می‌داند. آیت‌الله جوادی آملی در شرح خود بر اسفار، دیدگاه ملاصدرا را بسیار واضح، این چنین تفسیر می‌کند: «... در هر قضیه محصوره، اعم از اینکه سالبه و یا موجبه باشد، در ناحیه عقدالوضع، یک قضیه ایجابی فعلی نهفته است» (۳/ ص ۱۵۴).

به طور خلاصه برخورد دوگانه و متعارض با عقدالوضع، چنین است که از یک طرف عقدالوضع، موجه است و همچنین ایجابی است و قاعده فرعیه در آن جریان دارد، و در دلیل افتراض نیز به صورت گزاره خبری ظاهر می‌شود، و از طرف دیگر عقدالوضع یک ترکیب تقییدی است و نه یک ترکیب خبری و از این جهت، به لحاظ ساختار منطقی خود، تفاوت بنیادی با عقدالحمل دارد.

خواجه نصیرالدین طوسی، این تفاوت را این‌گونه تبیین کرده است که عقدالحمل بر خلاف عقدالوضع، متعلق حکم واقع می‌شود (۱/ ص ۱۴۲).^۳

اکنون این سؤال مطرح است که آیا این بزرگان به دوگانگی، در دیدگاههایی که ابراز نموده‌اند، واقف بوده‌اند؟ و جالب است بدانیم که آنها کاملاً به این امر آگاهی داشته‌اند:

قطب‌الدین رازی در حواشی خود بر شرح اشارات، اذعان دارد که با توجه به

موجه بودن عقدالوضع و همچنین تبدیل عقدالوضع به عقدالحمل در دلیل افتراض، وصف عنوانی موضوع دارای خاصیت محمولی است و از طرف دیگر چون به دلایلی که ذکر خواهد شد، نمی‌خواهد، محمول بودن وصف موضوع را بپذیرد و بنابراین مایل نیست که عقدالوضع را به‌عنوان یک نسبت خبری مجزا اما مرتبط با عقدالحمل به رسمیت بشناسد، چنین نظری می‌دهد که عقدالوضع، ترکیب تقیدی است که در آن اشاره‌ای به ترکیب خبری وجود دارد (۱/ ص ۱۴۲-۱۴۱).^۴

ابن سینا نیز از «وصف عنوانی موضوع»، بر مبنای تفسیر خواجه، به «شبه محمول» تعبیر کرده است. و همین تعبیر ما را آگاه می‌سازد که وی به برخورد دوگانه‌ای که با این مسأله دارد، واقف بوده است، یعنی از یک طرف برای عنوان موضوع، ویژگی محمولی قایل بوده و از طرف دیگر، محمولیت آن را نمی‌پذیرد. در اینجا مسأله‌ای بسیار تعجب‌برانگیز وجود دارد و آن اینکه اصولاً واژه «شبه محمول» یا شبه هر چیزی را جایی به کار می‌بریم که چیزی، ظاهراً شبیه شیئی خاص است، اما خواص آن را ندارد. اما در اینجا «وصف عنوانی موضوع»، ظاهر محمولی ندارد، اما به لحاظ منطقی تمام خواص محمول را دارد. اینجا است که ما معتقد می‌شویم که این دیدگاه که «وصف عنوانی موضوع» شبه محمول است و یا این نظریه که در عقدالوضع اشاره‌ای به ترکیب خبری وجود دارد، یک دیدگاه یا نظر منطقی نیست و خود آگاه یا ناخود آگاه ملاحظات دیگری مد نظر بوده است.

حقیقت امر این است که افرادی چون ابن سینا و قطب‌الدین خود را با یک مشکل منطقی مواجه می‌دیدند، و برای پرهیز از این مشکل عناوینی چون «شبه محمول» و «اشاره به ترکیب خبری» را ساخته و پرداخته نمودند. البته در کتب منطقی ما درباره این برخورد دوگانه و چرایی آن، مطلبی مطرح نشده است و آنچه در این باره می‌نویسیم، صرفاً جنبه نظر به‌پردازی دارد و می‌توان قراین یا مؤیداتی برای آن ارائه داد.

این بزرگان کاملاً واقف بودند که اگر عقدالوضع همچون عقدالحمل، ترکیب خبری باشد، آنگاه طرفین قضیه در قضایای حمله محصوره، دو نسبت خبری خواهد بود و نه دو مفرد؛ و در این صورت دیگر نمی‌توان ترکیب گزاره ذکر شده را حملی دانست. مثلاً در گزاره «هر الف، ب است»، اگر «د» به‌عنوان ذات موضوع (= یعنی آنچه

که متصف به وصف الف است) فرض شود، آنگاه «الف» و «ب» هر یک به ترتیب تحلیل می‌شوند به دو تابع جمله‌ای: «د، الف است» - «د، ب است». با توجه به آنکه ملاک حمل آن‌گونه که ابن سینا بیان کرده، عبارت است از «این، آنی» (۱/ص ۱۱۵) یعنی موضوع همان محمول است: «ان احد هما هو الاخر»، دیگر نمی‌توان گفت که «د، الف است»، همان «د، ب است» می‌باشد؛ و در این صورت به لحاظ منطقی، ترکیب گزاره «هر الف، ب است» و یا «بعضی الف، ب است» چه خواهد بود؟ آنچه مسلم است؛ این است که ترکیب منطقی در هر دو گزاره، نمی‌تواند حملی باشد؛ اما اینکه اگر منطقیون ما در صورت پذیرش «عقدالوضع» به‌عنوان یک ترکیب حملی خبری، چه ساختار منطقی برای دو گزاره بیان شده قایل می‌شدند، جای بحث و بررسی دارد که موضوعاً خارج از مسأله مورد بحث ما در این مقاله است. حال سؤال این است که در این صورت چه مشکلی پیش می‌آید؟ و چرا آنها با اینکه خواص منطقی عقدالحمل را برای عقدالوضع پذیرفته بودند، هیچ‌گاه عقدالوضع را در ساختار خودش، یک خیر ندانستند؟

به نظر من یکی از مسائلی که می‌تواند جواب این سؤالها و چراها باشد، زبان منطقی است، اگرچه آنها منطقی را صوری می‌دانستند، اما زبان منطقی همچنان، زبان طبیعی بود. از این‌رو برای آنها قابل‌پذیرش نبود که ساختمان منطقی جملات و عبارات چیزی غیر از ساختار دستوری آنها در زبان طبیعی باشد. به عبارت دیگر تحلیل منطقی جملات، نمی‌توانست با آنچه که زبان طبیعی گویای آن است، متفاوت باشد و البته این عدم تفاوت برای منطقیون ما کاملاً قابل توجیه بود و برای ما نیز غیرمنتظره نیست، زیرا در منطق قدیم زبان اختصاصی که متمایز از زبان طبیعی باشد، شکل نگرفت. بنابراین کاملاً بی‌معنا بود که مثلاً جمله‌ای در زبان طبیعی و به حسب قوانین دستوری که در زبان طبیعی وجود دارد. حملیه باشد، اما همان جمله به حسب ساختار منطقی حملیه نباشد و مثلاً شرطیه باشد.

نکته‌ای که بسیار جالب و قابل تأمل است، این است که قطب‌الدین رازی در شرحی که بر رساله شمسیه نجم‌الدین عمر بن علی قزوینی معروف به کاتبی، تحت عنوان *تحریر القواعد المنطقیه* نگاشته است، براساس همین نگرش که در عقدالوضع، به نحوی از انحا اتصال خبری وجود دارد، به قضیه حملیه کلیه، صورت شرطی می‌دهد.

قطب‌الدین در اینجا بسیار صریح‌تر از حواشی خود بر شرح اشارات سخن گفته است: «و لما اعتبر فی عقدالوضع الاتصال... و کذا فی عقدالحمل...» و در عقدالوضع نیز همچون عقدالحمل، قایل به اتصال شده (۷/ ص ۹۵) اما میر سید شریف جرجانی در حواشی خود بر شرح شمسیه، تعبیر قطب‌الدین رازی را این چنین تحلیل کرده که این عبارت تفسیر قضیه حملیه است. و ما نمی‌توانیم چنین تعبیری را برای عقدالوضع که ترکیب تقیدی است بپذیریم، زیرا به حسب معناشناسی اصلاً در عقدالوضع، اتصال خبری مورد قصد واقع نشده است (۷/ ص ۹۵). سپس جرجانی به توجیه نظریه قطب‌الدین می‌پردازد که خارج از بحث ما در این مقاله است. اما آنچه در اینجا مدنظر است، دلیل عدم پذیرش تعبیر قطب‌الدین رازی از عقدالوضع است که خود مؤید دیگری بر دیدگاه ما است. در حقیقت، به این دلیل که گوینده یا متکلم در عقدالوضع، معنای خبری قصد نکرده است، نمی‌توان ساختار عقدالوضع را منطقاً خبری دانست. حتی اگر به لحاظ منطقی، ویژگیهای ترکیب خبری را داشته باشد.

به عبارت دیگر عقدالوضع خواص منطقی ترکیب خبری را دارد، اما معنای خبری ندارد. بنابراین «معنا» در اینجا، معنای منطقی نیست، زیرا معنا و مفهوم منطقی، تابع خواص منطقی است، بلکه مراد همان معنای عرفی در زبان طبیعی است.

عبارات قطب‌الدین رازی در شرح اشارات که مورد استناد قرار گرفت، خود مؤیدی بر این تحلیل است. با توجه به آن عبارات، اگر از وی بپرسیم که چرا عقدالوضع، با اینکه ترکیب خبری نیست، همچون ترکیب خبری جهت دارد و در افتراض به یک گزاره خبری تبدیل می‌شود؟ جواب می‌دهد که چون در ترکیب تقیدی (و از جمله در عقدالوضع) اشاره‌ای به ترکیب خبری وجود دارد. در واقع قطب‌الدین در جواب خود، مسأله را از جایگاه منطقی خود خارج کرده است و به جای آنکه یک راه‌حل منطقی پیدا کند، به مفاهیم واژه‌ها و بیان‌هایی استناد می‌کند که در زبان طبیعی رایج است. باری به هر جهت، این مطالب که ترکیب تقیدی، یک گزاره خبری نیست، اشاره‌ای و علامتی از خبر در آن است، شاید از نظر زبان طبیعی مبهم نباشد، اما از لحاظ منطقی کاملاً مبهم و نامفهوم است. به عبارت دقیق‌تر عبارت مورد استناد ما، یک معنای محصل منطقی ندارد.

وجودشناسی و جایگاه منطقی مفهوم و مصداق

نتیجه بحث قبلی این شد که برای منطقیون ما قابل پذیرش نبود که برای هر وصف عنوانی، اعم از اینکه در عقدالوضع باشد و یا در عقدالحمل، به صرف اینکه یک وصف و مفهوم است و نه شیء یا شخص، جایگاه محمولی قابل شوند. و همان‌طور که گفتیم این عدم پذیرش ریشه در زبان‌شناسی منطقی قدیم داشت.

محور بحث قبلی ما، مفهوم و محمول بود و محور بحث فعلی ما، موضوع و مصداق است و در اینجا هم برای منطقیون ما قابل پذیرش نیست که موضوع در محصورات چهارگانه، صرفاً جایگاه شخص، فرد یا شیء باشد. اما این عدم پذیرش ریشه در آنتولوژی دارد که منطقی قدیم بر آن استوار است. در این آنتولوژی هر شیئی دارای یک ذات، حقیقت و طبیعت و یا ماهیتی است که اگر شناخت و معرفت به شیء از حیث حقیقت و ذاتی که دارد، حاصل شود، آنگاه این معرفت معتبر و قابل اعتنا است، زیرا چنین معرفتی مطلق، ثابت و کلی است. و این شناخت و معرفت در قالب یک گزاره حملیه، پی‌ریزی می‌شود. و این حکم و یا گزاره نیز ثابت و کلی است. یعنی در مورد هر شخصی یا شیئی که متصف به آن ماهیت باشد و دارای آن ذات و حقیقت باشد، صادق است. و از همین جهت است که قضایای شخصییه اولاً بالذات از حیثه فلسفه، علوم و منطقی خارج می‌شود و به کلی فاقد اعتبار علمی و معرفتی است.

بنابراین در قضایای محصوره معتبر، آنچه مورد حکم واقع می‌شود، باید دو ویژگی داشته باشد:

الف - باید دارای جنبه وصفی، عنوانی و مفهومی باشد، تا با آن، اشاره به ذات و حقیقت شیء امکان‌پذیر باشد.

ب - باید دارای جنبه مصداقی نیز باشد. یعنی مفهومی که به عنوان موضوع مورد تعلق حکم است، نه از حیث اینکه مفهوم است، بلکه از حیث اینکه حاکی از مصادیق خود و مرآت افراد خارجی خود است، مورد تعلق حکم واقع می‌شود.

از این‌رو مناسب‌ترین عنصر منطقی که می‌تواند این دیدگاه آنتولوژیک و لوازم معرفتی آنرا تأمین کند، ترکیب تقییدی عقدالوضع است که وصف عنوانی موضوع با ذات موضوع معیت دارد، لذا هر دو ویژگی را دارا است و صلاحیت دارد که شالوده موضوع را پی‌ریزی کند.

بنابراین منطقی قدیم اگرچه بین شیء و مفهوم و یا مصداق و مفهوم، کاملاً تمایز قایل است، اما تمایز بین این دو را با تمایز بین موضوع و محمول پیوند نزده است. یعنی این‌گونه نیست که جایگاه منطقی مفهوم یا وصف عنوانی، انحصاراً محمول باشد و یا جایگاه موضوع، انحصاراً به شیء یا فرد و شخص تعلق یافته باشد.

این آنتولوژی که مطرح شد به منطقدانان ما اجازه نمی‌دهد که عقدالوضع را با خواص خبری آن، یک ترکیب خبری بدانند، به بهترین وجه در تحلیلی که علامه شهید مطهری از قضیه حقیقه ارائه داده (۸/ ص ۳۷۲)، به تصویر کشیده شده است:

«قضیه حقیقه قضیه‌ای است که حکم روی مفهوم کلی، یعنی روی یک طبیعت می‌رود، از آن حیث این حکم بر روی این طبیعت می‌رود که این طبیعت این طبیعت هست، یعنی مناط حکم، نفس این طبیعت است... یعنی شما از اول نخواسته‌اید که حکم را روی افراد ببرید، بعد بخواهید برای افراد، تعبیر جامعی پیدا کنید، بلکه یک طبیعت را موضوع قرار داده و حکم را روی آن طبیعت برده‌اید».

در مورد تحلیل استاد شهید دو نکته بسیار اساسی قابل طرح است:

نکته اول اینکه اهمیت این تحلیل، هنگامی آشکار می‌شود که ما گستره و قلمرو قضایای حقیقه را بدانیم و شهید مطهری خود، دیدگاه فلاسفه و منطقیون اسلامی را در این باره بیان کرده‌اند که کلیه قضایای علوم ریاضی، تجربی و فلسفی، قضایای حقیقه است (۸/ ص ۱۱۷-۱۱۶).

نکته دوم اینکه در تحلیل ایشان، اصلاً مسأله عقدالوضع، مد نظر نبوده است، اما می‌توانیم در این باره استفاده‌های لازم را ببریم. زیرا در این دیدگاه، محمول، واقعاً متعلق به همان طبیعت شیء است که وصف عنوانی موضوع می‌باشد؛ اما طبیعت شیء در ضمن افراد خارجی محقق است، لذا وصف عنوانی محمول به تبع وصف عنوانی موضوع به فرد که همان ذات موضوع است تعلق می‌گیرد. همین تحلیل فلسفی از بخش وسیعی از قضایای کلیه، (یعنی قضایای حقیقه) مانع است از اینکه وصف عنوانی موضوع، از جایگاه و مقام موضوع خارج شود و حیثیت موضوعی خود را از دست بدهد بنابراین مانع است از اینکه عقدالوضع با همه خواص حملی خود، به صورت یک نسبت حملی یا یک ترکیب تام خبری ظاهر شود.

نکته قابل توجه این است که حتی آنجا که منطق دانان بزرگی چون خواجه نصیرالدین طوسی به تبدیل قضیه حملیه به شرطیه توجه کرده‌اند، مسأله را به گونه‌ای مطرح نموده‌اند که وصف عنوانی موضوع همچنان در جایگاه موضوع به ایفای نقش منطقی خود بپردازد.

وی گزاره «انسان حیوان است» را به گزاره «اگر انسان موجود است، حیوان موجود است» منحل نموده است (۶/ص ۱۲۸).

نتیجه

در این مقاله، ما اصلاً در صدد قضاوت و داوری بین منطق قدیم و منطق جدید نبودیم و آنچه مورد نظر ما بود، این نیست که آیا عقدالوضع، ترکیب تقییدی است یا ترکیب خبری، و یا آنکه قضایا در علوم، حقیقیه است یا خارجی و یا اینکه قضایای حملیه محصوره کلیه، به شرطیه منحل می‌گردد یا نه، بلکه ما در صدد نشان دادن تأثیرات زبان طبیعی از یک طرف و وجودشناسی از طرف دیگر در منطق قدیم بودیم.

بنابراین می‌توان نتایج حاصل را بیان نمود:

- ۱- در منطق قدیم، مصداق و مفهوم از یکدیگر بازشناسی شده است، اما جایگاه منطقی آن دو در ساختار قضیه مبهم است.
- ۲- این ابهام در برخوردهای دوگانه منطقیون بزرگی چون ابن‌سینا، خواجه نصیر و قطب‌الدین رازی با «وصف عنوانی موضوع» و «عقدالوضع» نمایان می‌گردد.
- ۳- تحلیل منطقیون مسلمان از عقدالوضع، از یک جهت فلسفی و از جهت دیگر از حیث معناشناسی در زبان طبیعی صورت گرفته است.
- ۴- خواص خبری «عقدالوضع» در سیر تاریخی منطق در ایران، از ابن‌سینا تا ملاصدرا و حتی بعد از ملاصدرا، رو به افزایش بوده است، اما «عقدالوضع» همچنان به عنوان ترکیب تقییدی و نه خبری شناسایی شده است.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- عبارت قطب‌الدین رازی در مورد بازشناسی دو نسبت منطقی در هر قضیه محصور چنین است: «اعلم ان كل قضیه حملیه یشتمل علی عقدین، عقدالوضع و هو اتصاف ذات‌الموضوع بالوصف العنوانی و عقدالحمل و هو اتصافه بوصف‌المحمول».
- ۲- عبارت ابن‌سینا در مورد شبه محمول چنین است: «لا یخلو المحمول فی القضیه و ما یشبهه سواء کانت موجبه او سالبه من ان یکون نسبه الی الموضوع نسبه ضروری‌الوجود... او نسبه ما لیس بضروری لا وجوده و لا عدمه... او نسبه ضروری‌العدم...».
- ۳- عبارت خواجه نصیر طوسی در مورد تفاوت عقدالوضع و عقدالحمل: «و اعلم ان نسبة‌المحمول الی الموضوع غیرالموضوع الیه، و الاولی هی‌المتعلقه بالحکم دون‌الثانیه».
- ۴- عبارت قطب‌الدین رازی: «فان فی‌الترکیب التقییدی اشاره الی‌الترکیب الخبری و لهذا یصیر فی‌الافتراض عقد حمل فکما اعتبار‌الماده فی عقدالحمل فکذلک اعتبارت فی عقدالوضع...».

منابع

- ۱- ابن‌سینا. الاشارات و‌التنبیها، ج ۱، همراه با شرح خواجه نصیرالدین طوسی و محاکمات قطب‌الدین رازی بین خواجه نصیر و فخر رازی، دفتر نشر‌الکتاب، چاپ دوم، ۱۴۰۳ هـ. ق.
- ۲- ابن‌سینا. منطق‌الشفاء، ج ۲، المطبعة‌الامیریة، القاهرة، ۱۹۵۲.
- ۳- جوادی‌آملی، عبدالله. ریحیق‌مختوم (شرح جلد یکم اسفار‌اربعه)، مرکز نشر‌اسراء، قم، ۱۳۷۵.
- ۴- صدر‌المتألهین. الحکمة‌المتعالیه فی‌الاسفار‌الاربعه، دار احیاء التراث‌العربی، بیروت، ۱۹۸۱.
- ۵- صدر‌المتألهین. اللعمامات‌المشرقیه فی‌الفنون‌المنطقه، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۲.
- ۶- طوسی، نصیرالدین. اساس‌الاعتباس، به تصحیح مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۱.
- ۷- رازی، قطب‌الدین. شرح‌الرساله‌الشمسیه، منشورات‌الرضی، قم، ۱۳۶۳.
- ۸- مطهری، مرتضی. شرح‌مبسوط‌منظومه‌حاج‌ملاهادی‌سبزواری، انتشارات حکمت، تهران، ۱۴۰۶ هـ. ق.

- ۹- مصاحب، غلامحسین. مدخل منطق صورت، انتشارات حکمت، تهران، ۱۳۶۶.
- ۱۰- موحد، ضیاء. درآمدی به منطق جدید، سازمان انتشارات و آموزشی انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۶۸.
- ۱۱- موحد، ضیاء. واژه‌نامه توصیفی منطق، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴.
- 12- Copi, I. M. (1972). *Introduction to Logic*. NewYork.

